

عملیات عَرَمَتَا

مروری بر آخرین عملیات حزب الله علیه اشغالگران، پیش از آزادی لبنان

بذرا انقلاب

سخنرانی امام در روز عاشورای سال ۴۲

خاطره‌ای از جنس کلمه و تصویر

درباره «شهری در آسمان»، مستند اشغال خرمشهر

۶۱ / ۲ / ۱۰

سوی خانه خجسته

عملیات ایران برای آزادسازی خرمشهر

هدف، جاده
روایت یک فرمانده از
شناسایی در عملیات
بیت المقدس



۲۷

پاتک روز اول
روایت یکی از رزمندگان
تیپ نجف اشرف از
عملیات



۳۲

شبکه
غیر قابل نفوذ
دیدبانان هوایی و
مرزبانان از حریم هوایی
ایران



۱۲

مستقل و آزاد
گفت و گو با امیر سرتیپ
حجت‌الله کبیری
درباره سامانه موشکی
جدید ایران نمرصاد



۱۶



روزنامه های دولتی بعد از ۱۵ خرداد همراه رژیم بودند

مناسبت
جهان اسلام

2000/4/28

گام آخر پیروزی

حزب الله هجده سال با اشغالگران صهیونیست و مزدوران ارتش «آنتوان لحد» جنگید. عملیات های استشهادی و زمینی زیادی انجام داد و شهدای بسیاری تقدیم کرد تا بالاخره در هجدهم می ۲۰۰۰ موفق به شکست ارتش رژیم صهیونیستی و عقب راندن آنها به پشت مرزهای بین المللی لبنان و فلسطین شد. آخرین عملیات رزمندگان حزب الله در این پیروزی سهمی اساسی داشت. عملیاتی با نام «عَرَمَتَا»



حسین^(ع) چه کرده بود؟ (گریه حضار). به نظر من آنها با اساس کار داشتند. بنی امیه و حکومت یزید با خاندان پیغمبر^(ص) مخالف بودند... همین سؤال اینجا مطرح می شود که دستگاه جبار ایران با مراجع سر جنگ داشت، با علمای اسلام مخالف بود، به قرآن چه کار داشتند؟ به مدرسه فیضیه چه کار داشتند؟ به طلاب علوم دینی چه کار داشتند؟ به سید ۱۸ ساله ما (سید یونس رودباری) چه کار داشتند؟ (گریه حضار). سید ۱۸ ساله ما به شاه چه کرده بود؟ به دولت چه کرده بود؟ به دستگاه جبار ایران چه کرده بود؟ (گریه حضار). به این نتیجه می رسیدیم که اینها با اساس کار دارند. با اساس اسلام و روحانیت مخالفند. اینها نمی خواهند این اساس موجود باشد... شما اهالی محترم قم ملاحظه فرمودید آن روز که آن رفرا ندوم غلط، آن رفرا ندوم مفتضح انجام گرفت... در کوچه و خیابان های قم، در مرکز روحانیت، در جوار فاطمه معصومه^(ص)، مشتی ارادل و اوباش راه انداختند، در اتومبیل ها نشاندهند و گفتند: مفت خوری تمام شد! پلو خوری تمام شد!... آیا ما مفت خوریم که مرحوم حاج شیخ عبدالکریم ما وقتی از دنیا می روند همان شب آقا زاده های شان شام نداشتند؟... ولی آنهایی که بانک های دنیا را از دست رنج مردم فقیر انباشته اند، کاخ های عظیم را روی هم گذاشته اند، باز هم ملت را رها نمی کند و باز هم دنبال این هستند که منافع این کشور را به جیب خود و اسرائیل برسانند، مفت خور نیستند؟ باید دنیا قضاوت کند، باید ملت قضاوت کند که مفت خور کیست؟ من به شما نصیحت می کنم، ای آقای شاه! ای جناب شاه، من به تو نصیحت می کنم، دست بردار از این کارها. من میل ندارم که اگر روزی ارباب ها بخواهند تو بروی، مردم شکرگزار می کنند. من نمی خواهم تو مثل پدرت بشوی. شما ملت ایران به یاد دارید، پیر مردها، ۴۰ ساله ها، حتی ۳۰ ساله ها پتان نیز به یاد دارند که سه دولت اجنبی به ما حمله کردند: شوروی، انگلستان و آمریکا. به ایران ریختند و مملکت ما را قبضه کردند. اموال مردم در معرض تلف بود، نوامیس مردم در معرض هتک بود، لکن خدا می داند مردم خوشحال بودند که پهلوی رفت! من نمی خواهم تو این طور باشی، من میل ندارم تو مثل پدرت باشی. نصیحت مرا بشنو...

امروز به من خبر دادند که عده ای از وعاظ و خطبای تهران را برده اند سازمان امنیت و تهدید کرده اند که از سه موضوع حرف زنند: ۱. از شاه بدگویی نکنند. ۲. به اسرائیل حمله نکنند. ۳. نگویند که اسلام در خطر است؛ و دیگر هر چه بگویند آزادند. تمام گرفتاری ها و اختلافات مادر همین سه موضوع نهفته است. اگر از این سه موضوع بگذریم، دیگر اختلافی نداریم، باید دید که اگر مانگویییم اسلام در معرض خطر است، آیا در معرض خطر نیست؟ اگر مانگویییم شاه چنین و چنان است، آیا آن طور نیست؟ اگر مانگویییم اسرائیل برای اسلام و مسلمین خطرناک است، آیا خطرناک نیست؟ و اصولاً چه ارتباط و تناسبی بین شاه و اسرائیل است که سازمان امنیت می گوید از شاه صحبت نکنید؟ از اسرائیل نیز صحبت نکنید؟ آیا به نظر سازمان امنیت شاه اسرائیلی است؟...

اما شاه به این نصیحت گوش نکرد. دوروز بعد در ۱۵ خرداد مأمورهای ساواک حاج آقا روح الله خمینی را شبانه دستگیر کردند. مردم در تهران، قم و شیراز به خیابان ها آمدند و همین جرقه ای شد برای آغاز انقلابی که حاج آقا روح الله امام آن شد و در ۲۲ بهمن به ثمر رسید.

روح الله حسینی

«ما مسیبین مدرسه فیضیه قم را می خواهیم که مجازات شوند.» دسته طیب از میدان خراسان جلوی مسجد حاج ابوالفتح راه افتاد سمت بهارستان. مداح می خواند «شد ساحت فیضیه عاشوراء در روز قتل زاده زهر/ در تربت اعلی/ شد موج خون بر پا/ عمل اسرائیلی رسوا/ کشتند از کین بی پناهان را/ در تربت اعلی/ شد موج خون بر پا.» ساعت ۱۱ که شد هیئت نزدیک بهارستان بود و بر خلاف مسیر همیشگی و هر ساله، سمت بازار نرفت. رفت سمت دانشگاه تهران. «قم گشته کربلا/ هر روزش عاشورا/ فیضیه قتلگاه/ خون جگر علماء/ او و یلا و یلا/ شد موسم یاری، مولانا خمینی/ شد موسم یاری، مولانا الخمینی.» جلوی دانشگاه، حاج مهدی عراقی و یکی، دو نفر دیگر سخنرانی کردند و دوباره هیئت نوحه خوان و عزادار راه افتاد سمت بازار. جلوی کاخ مرمر یکباره نوحه ها تبدیل شد به شعار «هر گ بر این دیکتاتور.» دسته با این شعار از جلوی کاخ مرمر رد شد و بالاخره عزاداری آن روز، ساعت سه بعد از ظهر در بازار ختم شد. حاج مهدی عراقی و خیلی های دیگر که از ماجرای سخنرانی امام در فیضیه مطلع بودند، بلافاصله راه افتادند سمت قم.

از بعد از ظهر کم کم جلوی خانه شلوغ شده بود و حالا که ساعت از ۶ گذشته بود همه منتظر بودند تا آقا بیاید و همگی بروند سمت فیضیه. ماشین هم آمده بود. بالاخره در خانه باز شد و مردم حاج آقا روح الله را توی درگاه دیدند. سرش را پایین انداخته بود و گوشه عبایش را روی صورتش کشیده بود. صلوات فرستادند: اللهم صل علی محمد و آل محمد. خیلی ها از اینکه آقا صورتش را پوشانده گریه افتادند. مردی که تشت گل دستش بود، با اعتماد به نفس رفت سمت آقا. چیزی در گوشش گفت و بعد دست گلی اش را کشید روی عمامه سیاه آقا. صدای گریه جمعیت بلندتر شد. چهره آقا با عمامه ای که حالا گل عزای امام حسین^(ع) هم رویش نشسته بود طور خاصی شده بود. روز عاشور بود.

آقا توی ماشین نشست، راننده هم خواست روشن کند. گفتند روشن نکن. جمعیت راه افتاد و ماشین با موج جمعیت حرکت کرد. همه مضطرب و نگران مراقب اطراف بودند. می ترسیدند میادا عده ای توی مسیر جلوی شان را بگیرند و نگذارند آقا به فیضیه برسد. مأمور ها هم بودند، اما کسی جلو نیامد. اگر هم می آمدند حریف این تعداد جمعیت نمی شدند. ماشین امام در حلقه فشرده مردم، رسید جلوی فیضیه. حیاط مدرسه فیضیه جای سوزن انداختن نبود. مردم شانه به شانه نشسته بودند و چشم دوخته بودند به ایوان جنوبی، به حاج آقا روح الله که روی پله های ایوان نشسته بود و آماده می شد که برود روی سکو بنشیند و سخنرانی اش را شروع کند. آقا پیش از سخنرانی آب خواستند. فوری توی یک سینی یک استکان آب آوردند. حاج آقا روح الله کمی آب خورد. استکان هنوز داخل سینی گذاشته نشده بود که موجی از دست ها از هر طرف برای تبرک دم خورده آقا رفت سمت سینی. جلوی ایوان ولوله ای به پا شد. جمعیت صلوات بلندی فرستاد و منتظر نشست تا آقا سخنرانی اش را شروع کند.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

«لان عصر عاشور است. گاهی که وقایع روز عاشورا را از نظر می گذرانم، این سؤال برایم پیش می آید که اگر بنی امیه و دستگاه یزید بن معاویه تنها با حسین^(ع) سر جنگ داشتند، آن رفتار وحشیانه و خلاف انسانی چه بود که در روز عاشورا نسبت به زن های بی پناه و اطفال بی گناه مرتکب شدند؟ زنان و کودکان چه تقصیری داشتند؟ طفل ۶ ماهه

مردی که
تشت گل
دستش بود با
اعتماد به نفس
رفت سمت
آقا. چیزی
در گوشش
گفت و بعد
دست گلی اش
را کشید روی
عمامه سیاه آقا.
صدای گریه
جمعیت بلندتر
شد. چهره آقا
با عمامه ای که
حالا گل عزای
امام حسین^(ع)
هم رویش
نشسته بود طور
خاصی شده بود



سید حسن با این پیروزی شادی را به مسلمان و غیر مسلمان لبنانی هدیه داد

مروری بر آخرین عملیات رزمندگان حزب الله علیه اشغالگران، پیش از آزادی لبنان

عملیات عَرَمَتَا

ارتش رژیم صهیونیستی و مزدورانشان در جنوب لبنان، آخرین عملیات رزمندگان حزب الله علیه مزدوران ارتش آنتوان لحد در قلب مناطق اشغالی جنوب لبنان آغاز شد: عملیات عرمتا. قبل از این عملیات، رزمندگان مقاومت بارها به پایگاه‌های ارتش لحد یا صهیونیست‌ها حمله کرده بودند؛ پایگاه‌هایی که مزدوران عموماً بر فراز قله کوه یا تپه‌ها ساخته‌اند و دور تا دور آن را مین گذاری کرده‌اند تا امکان رسیدن به آن از دامنه ارتفاع در زمان کوتاه غیر ممکن باشد. پایگاه‌ها عمدتاً به انواع و اقسام مسلسل‌های خودکار و حتی حرارتی مجهز بودند تا امکان هر گونه حمله رزمندگان حزب الله، حتی هنگام شب غیر ممکن باشد.

هر پایگاه صهیونیست‌ها ۶ تا ۸ سرباز داشت که از بالا به تمام مناطق اطراف احاطه داشتند و به محض شلیک اولین گلوله به سمت پایگاه، وضعیت خود و پایگاهشان را به صهیونیست‌ها گزارش می‌کردند. عملیات رزمندگان حزب الله با گلوله باران از راه دور شروع می‌شد و طی مدت کوتاه گلوله باران که می‌بایست با دقت بسیار زیاد و متمرکز انجام می‌شد، رزمندگان شرکت کننده در عملیات فرصت داشتند خودشان را از دامنه تپه یا کوه بالا بکشند، لوله‌های حاوی مواد منفجره یا همان اژدر بنگال‌ها را پشت سر هم چیده و منفجر کنند تا راهی به پایگاه بیابند و بعد با سربازان حاضر در پایگاه که تا آن وقت کاملاً هشیار شده و در سنگرهای اطراف پایگاه موضع گرفته و منتظر رسیدن آنها بودند درگیر شوند تا بعد اگر فرصت کردند پایگاه را منهدم کنند.

رفته رفته تکرار این نوع حملات از سوی رزمندگان حزب الله، باعث شد صهیونیست‌ها تدبیر تازه‌ای بیندیشند: آنها پایگاه‌هاشان را به پناهگاه‌های بتنی محکمی در زیر آن در دل کوه مجهز کردند تا افرادشان بلافاصله بعد از شروع هر حمله، چنانکه قادر به ادامه نبرد نبودند درون آن بخرند و بعد منتظر سربازان سیدن هلی کوپترها و جنگنده‌های پشتیبان شوند. در پناهگاه آنها با بی سیم وضعیت خود و پایگاهشان را به مقر اصلی که داخل خاک سربزمین‌های اشغالی فلسطین بود خبر می‌دادند و آن وقت حد اکثر پانزده دقیقه فرصت لازم بود تا هلی کوپترهای آپاچی رژیم صهیونیستی بر فراز پایگاه

نه می‌شود از او عکس گرفت، نه می‌شود نامش را پرسید. نام‌ها همه مستعار: ابوعلی، ابوحسن، ابوزهر... موقع فیلم برداری اجازه نداری چهره‌هاشان را نشان بدهی، هر چند با آن کلاه لبه دار، عینک دودی و گاهی مرکب سیاه یا رنگینی که روی پوست صورتشان کشیده‌اند، دوستانشان هم آنها را نمی‌شناسند. باید به تصویری مخدوش یا غیر واضح از آنها بسنده کنی: آنها رزمندگان حزب الله هستند و اینجا لبنان: کشور کوچکی با اقل ۱۷ طایفه مختلف مذهبی و قومی در شمال فلسطین اشغالی. لبنان سربزمین گسستن‌ها و پیوستن‌های روز به روز احزاب مختلف سیاسی و اقوام مختلف است. کشوری که قرن‌هاست در آن پیوندهای سیاسی دیری نمی‌پایند. چه بسا دوستان امروز، دشمنان فردا باشند و این اتحاد سیاسی که امروز پای برگه آن را امضا می‌کنی، حربه‌ای برای شناختن خبرگان و بزرگان تو برای به دام انداختن و در هم شکستن تو در فردا روزی باشد. این چنین، حتی دوستان سیاسی حزب الله هم هیچ‌گاه اسم و آدرس سربازان مقاومت را نخواهند دانست. چه رهبر مقاومت را و چه یک رزمنده عادی یا حتی آن راننده ساده حزب الله را. تا زمانی دراز - که معلوم نیست کی به سر خواهد آمد - رسانه‌ها همه باید به تهیه کردن این نوع گزارش از سربازان حزب الله بسنده کنند: رزمنده‌ای با چهره مخدوش، صدای دفرمه و لباسی نظامی و کلاه لبه دار و عینک دودی. جایی که چه بسا حتی مادر این رزمنده حزب الله هم نداند فرزندش رزمنده‌ای است که در عملیات بعدی در خطوط مقدم نبرد با صهیونیست‌ها خواهد جنگید. این چنین هیچ شبکه‌ای، دوست یا دشمن، بی‌بی‌سی و سی‌ان‌ان یا الجزیره و العالم و پرس تی‌وی موفق به نشان دادن یک رزمنده حزب الله جلوی دوربینش نخواهد شد. مصاحبه اگر می‌خواهی از پشت سر یا با افراد غیر واقعی که رویدادها را از زبان یک شاهد زنده رو به دوربین روایت می‌کنند. همین رزمندگان گمنام، ۱۸ سال تمام تپه‌به‌تپه و پایگاه‌به‌پایگاه با سربازان اشغالگر صهیونیست یا نیروهای ارتش آنتوان لحد، مزدوران ارتش اسرائیل در جنوب لبنان، جنگیدند تا بالاخره در بهار سال ۲۰۰۰ آزادی لبنان را به چشم دیدند.

سال ۲۰۰۰ میلادی، چند روزی قبل از عقب‌نشینی سراسری



کمتر از هجده روز بعد از انجام عملیات عرمتا، در صبح روز شانزدهم می ۲۰۰۰ میلادی، عقب‌نشینی سراسری نظامیان رژیم صهیونیستی و مزدوران ارتش آنتوان لحد از جنوب لبنان آغاز شد

صهیونیست‌ها اکثر پایگاه‌هاشان را شبیه این پایگاه - پایگاه نبی سجد - بالای کوه‌ها یا تپه‌ها می‌ساختند تا بر مناطق اطراف مسلط باشند



گلوله انواع خمپاره‌ها به قله کوه‌های اطراف بدون پی بردن دشمن و آمادگی برای شروع عملیات را عهده‌دار بودند. چهار فیلم‌بردار از تپه‌های اطراف پایگاه با دوربین‌هاشان به طرف پایگاه نشانه رفته بودند و یک فیلم‌بردار دیگر هم با دوربین روی دست همراه رزمندگانی بود که مستقیماً به پایگاه نفوذ می‌کردند. تعداد رزمندگانی که مستقیماً در عملیات حضور داشتند ۶ نفر بود که عموماً جوانانی ورزیده بودند و فرماندهی آنها را جوانی بیست‌ساله بر عهده داشت. حضور فیلم‌برداران حزب‌الله به اندازه خود عملیات مهم بود؛ چرا که معمولاً بعد از هر حمله، تلویزیون رژیم صهیونیستی برای حفظ روحیه سربازانش انجام عملیات یا نحوه انجام آن و تعداد تلفات را منکر می‌شد. آن وقت بود که حزب‌الله با نمایش تصاویر مستند عملیات از زوایای مختل در تلویزیون المنار، جنگ تبلیغاتی دشمن را هم خنثی می‌کرد. تعداد کم رزمندگان شرکت‌کننده در عملیات از یک طرف آزادی عمل آنها را بالا می‌برد و از طرف دیگر تلفات احتمالی حمله را کاهش می‌داد. حزب‌الله ترجیح می‌داد روزها و ماه‌ها وقتش را به برنامه‌ریزی برای انجام بهتر و دقیق‌تر عملیاتش بگذراند تا اینکه یکی از رزمندگانش را در اثر محاسبات غلط در اجرای عملیات از دست بدهد.

صبح روز عملیات و ساعتی پیش از شروع حمله، کامیون حامل مهمات از کیلومترها دورتر از محل اجرای عملیات به سمت منطقه نبرد و پایگاه عرمتا به راه افتاد. در همین اثنا و تا زمان رسیدن کامیون به پایگاه، گلوله‌باران خمپاره‌ای حزب‌الله هم شروع شد و رزمندگان عملیات پیشروی به سمت پایگاه را شروع کردند. با رسیدن آنها به نوک تپه، همان‌طور که توقع می‌رفت سربازان صهیونیست به پناهگاهشان خزیده بودند. سربازان بخت بر گشته نمی‌دانستند چه سرنوشتی در انتظار آنهاست. کامیون حامل تی‌ان‌تی که زرهی شده بود و گلوله سلاح‌های سبک به آن اثری نداشت وارد پایگاه شد و درست روی پناهگاه ایستاد. راننده از ماشین پیاده و همراه رزمنده‌ها از پایگاه دور شد. در ریچه خروجی پناهگاه درست زیر چرخ‌های کامیون بود. هیچ راهی برای فرار سربازان دشمن وجود نداشت. وقتی رزمندگان حزب‌الله کاملاً از پایگاه دور شدند، یکی از رزمندگان دکمه ریموت کنترل کامیون را فشار داد. با منفجر شدن یک و نیم تن تی‌ان‌تی، نه اثری از کامیون باقی ماند و نه از پایگاه و پناهگاه مسلح بتنی. سربازان دشمن همگی زیر خروارها خاک و بتن دفن شده بودند.

حزب‌الله با این حمله نشان داد تدبیر تازه‌ای برای مقابله با روش‌های حفاظتی مزدوران صهیونیست یافته است. مدتی بعد تصاویر عملیات عرمتا از تلویزیون المنار لبنان پخش شد و راه هر گونه انکار را بر رژیم صهیونیستی بست. حالا دیگر هیچ راهی جز ترک لبنان برای اشغالگران باقی نمانده بود.

کمتراز ۱۸ روز بعد از انجام عملیات عرمتا، در صبح روز شانزدهم می ۲۰۰۰ میلادی، عقب‌نشینی سراسری نظامیان رژیم صهیونیستی و مزدوران ارتش انتوان لحد از جنوب لبنان آغاز شد و با خروج سراسیمه آنها از دروازه‌های مرزی لبنان به سمت فلسطین، در صبح روز هجدهم می خروج اشغالگران کامل و سرزمین لبنان بعد از ۱۸ سال از اشغال متجاوزان آزاد شد.

■ سعید محمودی

ظاهر شوند و هر موجود زنده‌ای در اطراف پایگاه را شکار کنند. این چنین، رزمندگان مقاومت برای انجام هر عملیات و حمله به هر پایگاه، از ابتدا تا انتها کمتر از ۱۵ دقیقه فرصت داشتند؛ پانزده دقیقه وقت برای نصب اژدربنگال‌ها، گشودن معبری کوچک از میان میادین مین، عبور رزمنده‌ها از آن برای رسیدن به پایگاه، انجام عملیات و انهدام پایگاه و افراد حاضر در آن و بالاخره برگشتن و دور شدن از منطقه.

جنس پناهگاه‌ها از بتن مسلح بود و دیواره‌ها و سقف آن حدود یک متر ضخامت داشت. با استفاده از این روش نیروهای اشغالگر دیگر چندان نگران تلفات انسانی نبودند. آنها مصون از هر آنچه بالای سرشان روی می‌داد در پناهگاه‌هاشان می‌مانند تا جنگنده‌های پشتیبان سر برسند و پایان درگیری را به آنها اعلام کنند تا از پناهگاه خارج شوند. حزب‌الله باید برای این وضعیت تازه تدبیری می‌اندیشید.

روز ۲۸ آوریل ۲۰۰۰ روزی بود که برای انجام عملیات رزمندگان حزب‌الله علیه پایگاه عرمتا در نظر گرفته شد. این پایگاه باز هم روی یک تپه بود، اما ارتفاع تپه‌ای که پایگاه روی آن بود نسبت به کوه‌های اطراف کمتر بود. این پایگاه هم به زیر زمین بتنی مجهز بود. موقعیت پایگاه طوری بود که حلقه واسط نیروهای لحدی در شمال منطقه با اشغالگران صهیونیست در جنوب آن بود. جلوی پایگاه عرمتا کوهی است که به خاطر پیامبری که همانجا دفن شده، به «نبی ابوالکب» معروف است. پشت سر پایگاه هم روستای دیگری به نام «ریحان» قرار دارد. در سمت شرق، پایگاه دیگر صهیونیست‌ها به اسم «شیار عازور» قرار داشته که حالا محل نصب یک آنتن موبایل است و در غرب هم ارتفاع «جبل صافی» واقع است.

اگر این پایگاه طوری منهدم می‌شد که دیگر کسی نتواند در آن بماند، ارتباط بین دو گروه نیروهای اشغالگر در شمال و جنوب منطقه قطع می‌شد و آن وقت آنها ناچار می‌شدند تمام پایگاه‌های شمالی منطقه را که در محاصره روستاهای شیعه‌نشین اقلیم‌التفاح بود ترک کنند و به قسمت جنوبی منطقه بروند. با این کار هم مناطق اشغالی بسیاری در جنوب آزاد می‌شد و هم رزمندگان حزب‌الله آزادی عمل بیشتری پیدا می‌کردند. اما چطور می‌شد پایگاه عرمتا را طوری منهدم کرد که امکان حضور هیچ سربازی در آن نباشد؟ نه حزب‌الله جنگنده‌ای داشت که از هوا پایگاه را بمباران و منهدم کند و نه فرصت کوتاه حملات به آنها اجازه چنین کاری می‌داد. اما آنها برای این موضوع چاره دیگری اندیشیدند: چاره‌ای که اشغالگران را ناچار کرد کمتراز ۲۰ روز بعد تمامی پایگاه‌هاشان در خاک لبنان را ترک و به آن سوی مرزهای بین‌المللی عقب‌نشینی کنند:

چند روزی پیش از اجرای عملیات عرمتا، کیلومترها دورتر از پایگاه و در یکی از روستاهای منطقه، رزمندگان حزب‌الله مشغول زرهی کردن یک کامیون بودند تا با تیراندازی و حمله به آن، کامیون آسیب نبیند. داخل کامیون یک و نیم تن تی‌ان‌تی جاسازی شده بود. کامیون که آماده شد نیروهایی که مسئول گلوله‌باران پایگاه و مشغول کردن دشمن تا رسیدن رزمندگان به پایگاه بودند در کوه‌های اطراف پایگاه عرمتا مستقر شدند. مجموعاً حدود ۲۰۰ نفر کارهای مختلف عملیات، از حمل و انتقال مهمات و اژدربنگال‌ها به نزدیک‌ترین نقطه به پایگاه جهت انجام عملیات گرفته تا انتقال

حتی دوستان سیاسی حزب‌الله هم هیچگاه اسم و آدرس سربازان مقاومت را نخواهند دانست. چه رهبر مقاومت را و چه یک رزمنده عادی یا حتی آن راننده ساده حزب‌الله